

رمان کُردی و واسازی تاریخ‌نگاری مسلط (مورد مطالعه: رمان گولی شوران از عطا نهایی)

جمال محمدی^۱، جهانگیر محمودی^۲

چکیده

گولی شوران یکی از مهم‌ترین آثار عطا نهایی، رمان‌نویس برجسته کُرد، است که روایتی متفاوت از ورود مدرنیته به جامعه و زندگی روزمره فرودستان کردستان ارائه می‌دهد. این رمان نمونه‌ی تیبیک آن دسته از رمان‌های کُردی است که در برابر روایت‌های مسلط مقاومت می‌کنند. متفاوت بودن روایت این رمان ناشی از ضدیت آن با دو کلان‌روایت مسلط تاریخ‌نگاری، یعنی شرق‌شناسی و ناسیونالیسم ایرانی است که همواره با اتخاذ نوعی سیاست نوشتاری خاص به نوعی نگارش تاریخ همت گماشته‌اند که حاصل آن حذف صدای دیگری و بازتولید موقعیت‌های فرودستی دیگری است. مدعای اصلی آن است که رمان کُردی به‌مثابه متنی واسازانه، با بنیان نهادن روایتی وارونه، در مسیر بازخواست تاریخی قدم برداشته و سیاست نوشتاری متفاوتی اتخاذ کرده است. پرسش این است که این سیاست نوشتاری چیست و رمان کُردی چگونه به‌مدد آن، روایتی تاریخی از موقعیت فرودستی ارائه می‌دهد و چگونه از رهگذر منازعه با روایت‌های مسلط، امکان برآمدن نوعی ضدروایت را فراهم می‌سازد. در چارچوب سنت مطالعات فرودستان، به‌مثابه امکانی تحلیلی، به تحلیل روایت رمان کُردی گولی شوران پرداخته شده است. نتایج تحلیل نشان می‌دهد که این رمان با بازداستانی کردن رخدادهای تروماتیک، تاریخی کردن موقعیت فرودستی، واسازی تقابل‌ها و سلسله‌مراتب سلطه، و سیاسی کردن فولکلور، هم وجهی از بیان‌های فرودستی مسکوت‌گذاشته‌شده تاریخی را به صدا درمی‌آورد و هم به بازسازی تاریخی این روایت می‌پردازد. سرآخر اینکه گولی شوران کنش بازپس‌گیری قلمرو فرودستی را، که در بستر عینی تاریخ سرکوب و در روایت‌های تاریخ‌نگاری مسلط طرد شده است، در قالب تفسیری از ملیت‌خواهی فرودستانه به انجام می‌رساند.

واژگان کلیدی

مدرنیته استعماری، روایت‌های تاریخی، فرودست، رمان کُردی، ملی‌گرایی فرودست.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۷

۱. دانشیار دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه کردستان m.jamal8@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان j.mahmoudi91@gmail.com (مقاله حاضر بخشی از پایان‌نامه

کارشناسی ارشد می‌باشد)

طرح مسئله

مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که گفتمان‌های مسلط تاریخ‌نگاری (در اینجا شرق‌شناسی و ناسیونالیسم ایرانی) چگونه با اتخاذ نوعی سیاست نوشتاری خاص دست‌اندرکار برساخت روایتی تاریخی‌اند که در آن تاریخ‌گردها به‌مثابه فرودستان با فراموشی‌ای ایدئولوژیک مواجه و قلمروزدایی می‌شود. براین‌دین رتوریک تاریخ‌نگارانه، حذف صدا و بازتولید موقعیت‌های فرودستی‌گردها و متعاقباً بازتولید صورت‌بندی‌های اجتماعی-نهادی است که در بطن منازعات جغرافیای مدرنیته استعماری در جهان معاصر، این مردمان را با خشونت‌های ساختاری و معرفتی بسیاری روبه‌رو کرده است. ایده اصلی این است که ادبیات به‌مثابه عملی واسازانه، با بنیان نهادن یک ضدروایت، مدعی بازخواست تاریخی و بازقلمروسازی می‌شود. اصلی‌ترین پرسش عبارت است از اینکه رمان‌گردی به‌مدد چه سیاست نوشتار و استراتژی‌هایی، روایتی تاریخی از موقعیت فرودستی را بنیان می‌نهد و چگونه از رهگذر منازعه با روایت‌های مسلط، امکان برآمدن نوعی ضدروایت را فراهم می‌سازد. رمان‌ها و داستان‌های کوتاه بسیاری در بخش‌های مختلف‌گردستان (ایران، ترکیه، عراق و سوریه) نوشته شدند، اما آنها همچنان بخشی از مضمون اصلی اولین رمان‌های‌گردی را در خود دارند: تاریخ جنگ‌زدگان و مردم فرودست‌گرد^۱. اکثر این رمان‌ها همچنان روایتگر رنج، درد و تروماهای تاریخی مردم‌اند. این بن‌مایه مشترک، دلیلی بر موضوعیت پژوهش حاضر در زمینه ادبیات و رمان‌گردی در‌گردستان ایران است.

۱. بر سر تاریخ پیدایش اولین رمان‌گردی مناقشات فراوانی وجود دارد (شاکلی، ۲۰۱۶: ۲۰؛ خزنده‌دار، ۲۰۱۰: ۳۷۶؛ احمدزاده، ۲۰۰۳: ۱۱۹). به‌هرحال، اولین رمان‌گردی، *شوانا کورد* باشد یا *ژانی‌گهل*، چیزی از این ادعا کاسته نخواهد شد.

این پژوهش در چارچوب منظومه مفهومی فرودستان، که بخشی از مطالعات پسااستعماری است، انجام می‌گیرد. مفهوم «فرودستان» امروزه در بخش اعظم مطالعات راجع به آفریقا، آمریکای لاتین و اروپا به‌وفور استفاده می‌شود و «تحلیل وضعیت فرودستان» به یکی از شیوه‌های رایج کاوش انتقادی در حوزه تاریخ و ادبیات و انسان‌شناسی بدل شده است (پراکاش^۱، ۱۹۹۴: ۱۴۷). مفهوم فرودست را نخستین بار آنتونیو گرامشی در قالب تحلیلی طبقاتی برای اشاره به آن گروه‌های اجتماعی‌ای به‌کار برد که تحت سیطره هژمونی طبقات حاکم هستند (اشکراف^۲، گریفیت^۳ و تیفین^۴، ۲۰۰۱: ۲۱۵). به‌رغم تأثیرگذاری گرامشی بر بسط پروژه تحقیقاتی مطالعات فرودستان (گوها^۵، ۲۰۱۱؛ پراکاش، ۱۹۹۴؛ اشکراف و همکاران، ۲۰۰۱؛ آرنولد^۶، ۱۹۸۴، لودن^۷، ۲۰۰۱) و تأکید مارکسیست‌ها بر لزوم بازگشت به تحلیل‌های طبقه‌محور برای فهم سویه‌های جدید قدرت در سرمایه‌داری متأخر (چاتورویدی^۸، ۲۰۰۷؛ چیببر^۹، ۲۰۱۳)، مطالعات فرودستان در بازتعریف مفهوم فرودست «فراسوی مشخصه‌هایی رفته است که گرامشی متصور شده بود» (آرنولد، ۱۹۸۴: ۱۵۶) و آن را نه با اتکا به چارچوب مارکسیسم کلاسیک، بلکه با تکیه بر خوانش وضعیت‌های متفاوت ستم به پیش برده است؛ خواه این ستم در قالب ستم طبقاتی باشد، یا کاستی، سنی، جنسیتی یا اداری یا به هر شیوه دیگری (گوها، ۱۹۸۸: ۳۵).

-
1. Prakash
 2. Ashcroft
 3. Griffiths
 4. Tiffin
 5. Guha
 6. Arnold
 7. Ludden
 8. Chaturvedi
 9. Chibber

ریشه برآمدن این جریان جدید تاریخ‌نگاری را باید در مناقشاتی نظری جست که پس از استقلال هندوستان میان مفروضات تاریخ‌نگاری مکتب کمبریج و ناسیونالیسم هندی درگرفت؛ مناقشاتی که محور آن بازخوانی تاریخ مبارزات استقلال‌طلبانه هند بود (چاکرابارتی،^۱ ۲۰۰۵). مطالعات فرودستان فرض را بر این می‌نهد که تاریخ‌نگاری به سبک مکتب کمبریج با انکار عاملیت فرودستان و مردم عادی در واقع سهم آنها در ساختن و توسعه این ناسیونالیسم و استقلال را کتمان می‌کرد (همان، ۲۰۰۰). به بیان دیگر، کار این نوع تاریخ‌نگاری «برساخت روایتی منسجم است که سیر واقعی رخدادها را لاپوشانی و نفی می‌کند، روایتی که حتماً می‌بایست با منطق روایت‌های کلان همسو و همخوان می‌بود» (گانندی، ۲۰۱۵: ۴۰۹). کارکرد اصلی این روایت «قلمروزدایی» از مردم عادی یا فتح سنگرهای فرودستان است. از اینجاست که به تعبیر راناچیت گوها باید از «امکان نگارش تاریخ هند بیرون از چارچوب‌های مسلط استعمارگری و ناسیونالیسم نخبه‌گرایانه» دفاع کرد (گوها، ۱۹۸۷: ۱۴۰).

از جمله سرچشمه‌های دیگر تاریخ‌نگاری فرودستان، آرای متفکرانی چون ای. پی. تامپسون و اریک هابسباوم است که در جست‌وجوی نگارش «تاریخ - از - پایین» بوده‌اند (چاکرابارتی، ۲۰۰۰؛). با اینکه مطالعات فرودستان بعدها انتقادات شدیدی به این گونه تحلیل‌های مارکسیستی تاریخ وارد ساخت و مدعی شد که «تحلیل‌های مارکسیستی شورش‌های دهقانی سویه‌های دینی این شورش‌ها را نادیده می‌گیرد» (پراکاش، ۱۹۹۴: ۱۴۷)، اما محققان این حوزه همواره به تأثیر دوران‌ساز این نظریه‌ها، هم به‌عنوان بخشی از سیاست‌های مردم و هم به‌مثابه روش خاص مبارزات سیاسی، بر مطالعات فرودستان اذعان کرده‌اند (گوها، ۱۹۹۴؛ ۱۹۸۳). سهم این نوع تاریخ‌نگاری در شکل‌گیری مطالعات

فرودستان ارائه تحلیلی تاریخی است که در آن اقشار فرودست به‌مثابه سوژه‌های واقعی رخدادهای تاریخی قلمداد می‌شوند. در این مطالعات محقق می‌کوشد از خلال قرائت و اسازانه متون مختلف، تاریخ و صدای فرودستان را از نو احیا کند، و درعین حال واقف است که «جست‌وجوی سکوت در بایگانی‌ها و بازخواست صدای فرودستان از گفتمان‌های مسلط، آن هم در بستر تولیدات انبوه استعمارگرایانه، کار بسیار دشواری است، چراکه در این بستر، فرودست نه تاریخ دارد و نه می‌تواند حرف بزند» (اسپیواک^۱، ۱۹۹۵: ۲۸).

اسپیواک، ضمن نقد رتوریک استعماری متون کلاسیک متأثر از امپریالیسم بریتانیایی، مدعی است که متون و روایت‌های ادبی می‌توانند همچون جایگزینی برای بیان تاریخ، تجربه زندگی و بازیابی صدای فرودستان عمل کنند (اسپیواک، ۱۹۸۷). این امر بخش اساسی‌ای از ضدگفتمان پسااستعماری است که «گفتمان‌های مسلط را افشا و تخریب می‌کند و می‌کوشد راهبردهایی متنی متناسب با هدف احیای صدای فرودستان کشف و طراحی کند» (تیفین، ۱۹۹۵: ۹۶).

بحث اصلی در این جستار، روایت‌های رمان گردی و راهبردهایشان در چگونگی بازخوانی تاریخی موقعیت فرودستان است. به‌عبارت دیگر، مسئله این است که اگر گفتمان‌های مسلط، تاریخ را به میانجی روایت‌های تاریخی خود برمی‌سازند، روایت‌های رمان گردی چه امکان‌هایی را برای واساخت این روایت‌ها به‌دست می‌دهد و از رهگذر این امکان‌ها چگونه بستر روایت تاریخی را از منظر تاریخ فرودستان پروبلماتیزه می‌کند؟

روایت‌های تاریخی مسلط: شرق‌شناسی و ناسیونالیسم ایرانی

تاریخ‌نگاری شرق‌شناسانه با طرح واژه‌های کلی‌گویانه‌ای همچون غارتگری^۱ (مک‌داول^۲، ۲۰۰۷: ۷۴)، راهزنی^۳ (وان برونسن^۴، ۱۹۹۲: ۲۲۹؛ نیکیتین^۵، ۱۳۸۷: ۲۹۶؛ کینان^۶، ۱۳۷۰: ۵۳)، خشونت‌طلبی (نیکیتین، ۱۳۸۷: ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۳؛ لیزر^۷، ۲۰۰۳: ۷۰) و... نوعی ارزش‌بیانی و رابطه‌ای را برمی‌سازد که علاوه بر ساخت تقابل و سلسله‌مراتبی ویژه با مرکزیت عقلانیت و بلوغ غربی، کل تاریخ‌گردها را با این کلی‌گویی‌ها مصادره می‌کند. این امر متعاقباً فضا را برای قسمی غیرتاریخی کردن نیز می‌گشاید. متون شرق‌شناسانه با قبیله‌ای، کوه‌نشین و چادرنشین خواندن‌گردها در تمام برهه‌های تاریخی نوعی مضمون روایی همسان و مشابه را به کار گرفته‌اند که به تاریخ‌زدایی، منجمدسازی و کلیشه‌ای کردن آنها انجامیده است. همچنین در گزارش از وضعیت‌ها و برهه‌های متشنجی همچون جنگ جهانی اول، غارتگر بودن‌گردها را امری بالفطره، ذاتی و ژنتیکی می‌پندارند^۸. به بیان دیگر، وضعیت عینی منازعات قومی آن دوران در منطقه و در ایران و در کردستان را که بعضاً حاصل استعمارگری و سلطه جهانی بود، به مثابه امری طبیعی جلوه می‌دهند. این نوع مضامین متعاقباً در خدمت راهبرد ناهم‌زمان‌سازی قرار می‌گیرند. شرق‌شناسان تمایل دارند شرایط اجتماعی/سیاسی‌گردها را با «اروپای ششصد سال پیش» (نیکیتین، ۱۳۸۷: ۱۸۰) و «دوران تورات قدیم» (همان، ۲۵۷) همسان جلوه دهند. همچنان که درک کینان می‌گوید: «می‌توان گفت که شرایط آن روزهای کردستان بسیار شبیه اروپای سده‌های میانه

1. predatory
2. McDawall
3. banditry
4. Van Bruinissen
5. Nikitin
6. Kinnane
7. Lazier

۸. تصور من این است که در ژنتیک‌گردها نوعی کروموزم ناقل وجود دارد (رنال، ۱۳۷۹: ۱۵).

بود» (کینان، ۱۳۷۰: ۱۷۵). آنها همچنین ایده ملی‌گرایی کُردی را که بخشی از تجربیات دوران مدرن است، با نوعی قبیله‌گرایی، غارتگری و عشیره‌گرایی هم‌ارز می‌نمایند و کُردستانی خلق می‌کنند که در قعر گذشته و بدویت به سر می‌برد (راندل، ۱۳۷۹: مک دوال، ۲۰۰۷). این بدویت و صغارت را نوعی راهبرد اگزوتیسم تقویت می‌کند و آن را به درون یک جغرافیای تخیلی، وهم‌آلود و پرت از تاریخ پرتاب می‌کند (نیکیتین، ۱۳۸۷: ۱۹۲ و ۲۰۰؛ ادموندز^۲، ۱۳۸۳: ۵۰؛ رندل، ۱۳۷۹: ۴۴). این تاریخ‌نگاری شرق‌شناسانه هم کُردستان را به جهان شرقی الصاق می‌نماید و هم از این رهگذر موفق می‌شود حضور استعماری خود را به مأموریت تمدن‌سازی کُردستان بدوی و شرقی ترجمه نماید.

ناسیونالیسم ایرانی نیز با نگارش تاریخ بر اساس دال محوری «ایران‌شهری» به حذف، تقلیل و ادغام تمایزات فرهنگی درون کلیتی یکدست دست زد. کُردها به‌مثابه بخشی از این تمایزات فرهنگی با خشونت‌ی ساختاری و معرفتی در گفتمان تاریخ‌نگارانه ناسیونالیستی مواجه شدند. راهبرد کلی‌گویی در این متون همچون روایت متون شرق‌شناسانه، معطوف به آن است که کُردها را متوحش و غارتگر، اشرار و راهزن و چادرنشین نشان دهد (ملک‌شعراى بهار به‌نقل از قدس، ۱۳۷۵: ۴۹؛ نادری، ۱۳۹۴، ۱۵۹؛ رسول‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۷۶؛ کسروی، ۱۳۷۱: ۵۵۹، ۲۴۹؛ ارفع، ۱۳۸۷: ۹۳). این واژه‌ها در مقام برسازنده یک تقابل درون ارزش رابطه‌ای‌شان عمل می‌کنند، که شِق مرجح آن با وجود اینکه تنها به‌صورت ضمنی حضور دارد، اما مابه‌ازای آنها تمدن، آزادی‌خواهی و پیشرفت هویت ملی است. این روایت از هویت ملی، همچنین مبتنی بر راهبرد شمول/طرد در نوشتار تاریخی عمل می‌کند. در این راهبرد، هر آنچه می‌تواند برسازنده هویت فرهنگی متمایزی برای کُردها باشد یا طرد می‌شود و یا درون کلیتی یکدست ادغام می‌گردد (یاسمی، ۱۳۲۵: ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۵).

1. Randal
2. Edmonds

۱۳۶؛ احمدی، ۱۳۷۹: ۸۱، ۲۵۰، ۲۵۳). این طرد و به‌حاشیه‌رانی‌ها بخشی درون‌ماندگار از راهبرد نام‌زدایی است. نام‌زدایی در واقع نوعی راهبرد برای پیش‌پاافتاده جلوه دادن تجربیات، رنج‌ها، ستم‌ها و بی‌عدالتی‌هاست. به‌واسطه این راهبرد بعضاً از تجربه زیسته‌گردها تحت عنوان ناآرامی‌هایی کم‌اهمیت و اغتشاش‌های جزئی و... نام‌زدایی می‌شود (احمدی، ۱۳۷۹: ۸۸؛ نادری، ۱۳۹۴: ۱۶۰). راهبرد تهی‌سازی تاریخی همچون چتری است که کلیه راهبردهای دیگر به‌واسطه آن هم عمل می‌کنند و هم در خدمت آن هستند. عملکرد این راهبرد به‌گونه‌ای است که تمامی جنبش‌های اجتماعی، تمایزات فرهنگی، رخداد‌های سیاسی و تجربیات تاریخی‌گردها را از درون بی‌معنی می‌سازد (جلایی‌پور، ۱۳۸۵: ۱۴۲، ۱۴۶؛ برزویی، ۱۳۷۸: ۱۳، ۱۹۷؛ احمدی، ۱۳۷۹: ۷۷، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۱؛ ارفع، ۱۳۸۷: ۱۰۱، ۱۵۲).

به‌طورکلی، روایت «ساختن جهان» از سوی غرب و «ساختن ملت» از سوی دولت‌های حاکم، چارچوب‌هایی کلی هستند که هرکدام به‌نحوی بازتولیدگر خشونت‌هایی ساختاری و معرفتی بوده‌اند. گفتمان‌های مسلط مورد اشاره با راهبردهایی مشخص درصدد ارائه یک روایت‌اند که در آن هم سازوکار فرودست‌سازی‌گردها تولید و بازتولید می‌شود و هم جهانی برساخته می‌شود که یا جایی برای این برون‌افتادگان ندارد و یا به‌منظور رؤیت‌ناپذیرکردنشان، به‌سان «بقیه»، تنها برای نشان‌دار کردن فضای «دیگری فرودست» حضوری حاشیه‌ای خواهند داشت.

روش‌شناسی

گفتن داستان همواره با قدرت، مالکیت و سلطه پیوند دارد. داستان‌ها متکثرند؛ همیشه چیزی بیش از یک داستان وجود دارد (بنت و رویل در مکویلان، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲). تولید

هر متن ادبی یا هنری متکی به نظامی از تولید سلسله‌بندی مراتبی اجتماعی-سیاسی-اقتصادی است، که پسمانده آن از متن کنار نهاده شده است. اما این امر صرفاً اذعان به این نکته است که غایت‌ناباوری سلسله‌بندی روایی بدان معناست که کلی‌سازی تجربه توسط یک علامت روایی ناممکن است، و این عدم امکان در فرایند ویرایش و گزینش که تصویر خیالی از فروبستگی را پدید می‌آورد پنهان می‌شود (مکوئیلان، ۱۳۸۸: ۴۳). به تعبیری سیاسی، می‌توان گفت که علامت روایی چندمعنایی به‌سان تخصصی سیاسی است، اما زمانی که یک کانون ایدئولوژیک و منطق هژمونیک مداخله‌ای در صورت‌بندی روایی آن ایجاد می‌کند، روایتی تولید می‌شود که تجسم عینی یک عینیت و رسوب‌یافتگی است. نقش واسازی در این میان متلاشی‌کردن عینیت روایت و بازگرداندن تخصص روایی به درون معنای یک علامت روایی است، یعنی بازگشت به عرصه تصمیم‌ناپذیری ساختاری روایت‌ها و نشان دادن فرایندهای طرد معانی دیگر درون یک روایت فروبسته. درواقع، واسازی «راهبردی تحلیلی است که به‌نحوی نظام‌مند شیوه‌های گوناگون تفسیر یک متن را آشکار می‌سازد و قادر است مفروضات ایدئولوژیک را برملا سازد، به‌نحوی که به‌ویژه علائق سرکوب‌شده اعضای گروه‌های محروم‌شده از قدرت و حاشیه‌ای را در نظر گیرد» (بژه، ۱۳۸۸: ۶۰). این راهبرد نشان می‌دهد که چگونه در متون به یکی از دو وجه تقابل‌های دوگانه اولویت داده می‌شود و وجه دیگر، برای به انقیاد کشیدن معنا به حاشیه رانده می‌شود. بر این اساس، واسازی «این اولویت‌بندی را درهم می‌ریزد و ناپایداری تقابل‌ها را نمایان می‌سازد» (سلدن و دیویدسون، ۱۳۸۴: ۱۸۲). خوانش متون به شیوه واسازی در پی نشان دادن تعلق متافیزیکی آنها و افشای عدم انسجام درونی‌شان است.

دیوید بژه تحلیل روایتی واسازانه مشتمل بر هشت مرحله ارائه می‌دهد. هدف اصلی وی این است که نشان دهد مراکزی که انسجام روایی روایت‌ها را نگه داشته‌اند، متداوماً در حال

تغییر و فروپاشی دائمی‌اند (بژه، ۱۳۸۸)، اما آنچه برای این پژوهش اهمیت اساسی دارد، در این سخن دِ لائورتیس نهفته است که می‌گوید: «چون روایت جهانشمول است گریزی از آن نیست، و از این رو گروه‌هایی که استفاده از روایت به سرکوبشان منجر می‌شود باید در بطن روایت کار کنند تا صناعات و کاربست‌های آن را علیه جبرگرایی روایی بشورانند» (دِ لائورتیس در مکوئیلان، ۱۳۸۸: ۱۲) [تأکید از من است]. بنابراین، این راهبرد در پی تخریب متون است اما «حرکات و اساسی ساختارها را از بیرون تخریب نمی‌کند ... عمل و اساسی ضرورتاً از درون کار می‌کند و همه منابع استراتژیک و اقتصادی واژگونی را از ساختارهای قدیمی وام می‌گیرد» (دریدا، ۱۳۹۰: ۴۵). به‌طورکلی، و اساسی متن با دو هدف عمده صورت می‌گیرد و آن «آشکار ساختن تعیین‌ناپذیری متن و آشکار کردن عملکردهای پیچیده ایدئولوژی‌هایی است که متن را می‌سازند» (تایسن، ۱۳۹۲: ۴۲۵). خلاصه اینکه، و اساسی مقدمه‌ای بر ساخت یک ضدروایت به‌مثابه تولیدی سیاسی-گفتاری است.

این مسائل برای پژوهش حاضر پیامدها و نکات فراوانی خواهند داشت. از قرار معلوم، پژوهش بر گرد نزاع روایت‌ها می‌گردد. مسئله اصلی پژوهش این است که روایت‌های مسلط - روایت‌های تاریخی در تاریخ‌نگاری‌های مورد بحث - فرودستان را روایت نکرده‌اند یا اینکه با نوع خاصی از روایت آنها را به حاشیه رانده و مسکوت گذاشته‌اند. حال آیا رمان‌گردی به‌مثابه فرمی روایی توانسته است با ارائه یک ضدروایت، هم مردم‌گرد به‌مثابه فرودست را روایت کند و هم به‌منزعه با روایت‌های مسلط پردازد؟ پی‌گرفتن جواب این سؤال معطوف به تحلیل «چگونگی روایت کردن» در رمان مورد بررسی است و متعاقباً، «چگونگی» را باید در شیوه‌ها، رویه‌ها، سازوکارها و راهبردهای رمان جست. در این «جستن‌ها» است که و اساسی به‌مثابه یک تحلیل روایت موضوعیت روشی پیدا می‌کند. در این نقشه راه پژوهشی، ما به دنبال نشان دادن «خود-و‌اساسی» رمان مورد نظر نخواهیم

بود، بلکه به‌دنبال «نحوهٔ روایت کردن» رمان هستیم. بدین ترتیب، با اذعان به دینی اساسی به دریدا و دیوید بژه، تماماً از آنها تبعیت نخواهد شد. نحوهٔ کار بدین طریق خواهد بود که روایت‌های تاریخی مسلط را با بحث از راهبردها و چگونگی روایت‌هایشان از کُردها به‌مثابه فرودست می‌آوریم و سپس با تحلیل روایت رمان انتخاب‌شده، به این بحث پرداخته می‌شود که آیا رمان مورد بررسی به روایتی متفاوت از روایت مسلط روی آورده است و اگر ضدروایت مشخصی ارائه می‌دهد چگونه و با چه راهبردهایی به روایت و متعاقباً به منازعه می‌پردازد. در پرداختن و نشان دادن این چگونگی‌ها و راهبردها طبیعتاً بحث از تقابل‌ها، سلسله‌مراتب‌ها، پیرنگ، فاصلهٔ بین خطوط و... دیوید بژه کمک گرفته می‌شود. یعنی تقابل‌ها و سلسله‌مراتب‌های دو روایت مورد بحث- روایت‌های تاریخی در تاریخ‌نگاری‌ها و روایت‌های تاریخی در رمان- به بحث و بررسی گذاشته خواهند شد و نیز چگونگی بازپیرنگ‌دهی رمان به وقایعی که روایت مسلط آنها را درون یک پیرنگ ویژه سامان داده‌اند، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. سرآخر، پرسش این خواهد بود که آیا روایت «گولی شوران» به یک سامان‌دهی مجدد یا بازسازی تاریخی از روایت منجر شده است؟

خلاصهٔ داستان

قهرمان رمان، لاس، پس از پانزده سال به خانهٔ پدری‌اش بازمی‌گردد. پسرکی عقب‌مانده به‌نام هیوا در را به رویش باز می‌کند. آن دو برای یکدیگر غریب و ناآشناوند و این اولین دیدارشان با یکدیگر و نخستین لحظهٔ بیزاری و تنفر لاس از هیوا- برادرش- است. مادرش (دایه گوله) وی را اطمینان می‌بخشد که در این شهر، کسی منتظرش نیست و برای همه، لاس مرده‌ای بیش نیست. این اصرار بر فراموشی در اذهان مردم و بستگان، لاس را به جست‌وجوی نام، هویت و سرگذشت زندگی‌اش ترغیب می‌کند. پس از آن، پیرنگ رمان با

خاطرات شخصیت‌هاست که بسط می‌یابد. بخشی از رمان را خاطرات دو جنگ جهانی، آوارگی‌ها، سوختن شهر، مدرسه لاس و بعدها ترک تحصیلش و نیز آزار و اذیت ژاندارم‌ها در بر گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم و به دلیل حضور شوروی و تشکیل جمهوری گُردستان لاس مجاب به ترک همسرش (خانزاد) و پسرش (یادگار) می‌شود و به مبارزان آن جمهوری می‌پیوندد. پس از فروپاشی جمهوری، لاس با مجموعه‌ای از دوستان خود راهی گُردستان عراق می‌شود و در آنجا به زندان می‌افتد. در غیاب لاس است که خانزاد و فرخه (برادر لاس) با هم همبستر می‌شوند. دایه گوله پس از پی بردن به این مسئله آنها را برای همیشه از خانه بیرون می‌کند. آن دو با هم ازدواج می‌کنند و بعدها نیز صاحب دختری به نام هیرو می‌شوند. این داستان را لاس تنها در ششمین روز بازگشتش می‌فهمد و پس از آن تصمیم می‌گیرد که برای همیشه از آنجا برود و این بار واقعاً بمیرد! یادگار، پسر لاس، نوجوانی دبیرستانی است که پیش مادر و عمویش زندگی می‌کند. در یک هفته بازگشت لاس، بارها قصد دیدار پدر را می‌کند ولی به دلایلی امتناع می‌ورزد. سرآخر، روز هفتم است که به خانه دایه گوله و به دیدار پدرش می‌آید. اما لاس دیگر رفته است و یادگار پس از چند روز گشتن به دنبال پدرش، آن را در روستایی، مُرده می‌یابد.

روایت، راهبردها و سیاست نوشتار

مضمون اصلی رمان را سرنوشت جمعی گُردها و روایت شکست‌ها و تداوم‌هایش تشکیل می‌دهد. رمان با تصویر کردن وقوع جنگ‌های داخلی و جهانی، تجربه تاریخی آوارگی و خانمان‌سوزی بلاها و مصیبت‌ها، عملکرد دولت مدرن و تلاش‌های آن برای سرکوب فرهنگ و هویت متمایز مردم شهر و... قهرمانی به نام لاس را از دل توده مردم برمی‌کشد و در متن مقاومت علیه عملکردها و کارگزاران دولت مدرن، تبدیل به چریکی مبارز می‌کند.

رمان از لابه‌لای خاطرات شخصیت‌های رمان و به‌ویژه قهرمان آن، سعی بر ارائه‌ی روایتی از تجارب متناقض شکست‌ها و تداوم این مقاومت مردمی دارد.

گولی شوران از طریق دستمایه‌های فرمی همچون لحن، شخصیت‌پردازی، مضامین و بسط پیرنگ به میانجی‌نوعی خاطره‌گویی اپیزودیک که سر آخر به‌وسیله‌ی تم اصلی آن چفت‌وبستی ارگانیک می‌خورد، به بازداستان‌گویی تاریخ برون‌افتادگان دست می‌زند. این عمل بدان جهت حیاتی است که بسیاری از روایت‌ها میل به تقلیل دادن داستان‌ها به رویدادهای منفک و گم شدن در درون توصیفات و جزئیات تک‌افتاده دارند. اولین جمله‌ی رمان، هم‌زمان شروع و نیز نقطه‌ی پایان آن است: «الاس، پسر بزرگ و سوآقا پس از پانزده سال و در سالگرد مرگش برگشت» (نهایی، ۲۰۱۴: ۷). این شروع ناگهانی و شوک‌دهنده همزمانی کلمات «مرگ» و «برگشت» ما را در مواجهه با تقاطعی تاریخی قرار می‌دهد و در میانه‌ها و فاصله‌ی میان این دو کلمه است که رمان می‌تواند پیرنگ خود را بسط دهد. اولین جمله‌ی رمان بر شروع و پایان یک روایت دلالت دارد. فاصله‌ی زیادی میان این جمله «من زنده‌ام و برگشته‌ام» (همان، ۱۰) با جمله «می‌روم که بمیرم» (همان، ۱۶۱) وجود ندارد. کل رمان بر منطق همین دست انداختن و آشنایی‌زدایی از دوگانه‌ی مرگ/زندگی استوار است. مرگ و زندگی‌ای که تجربه‌ی زیست‌شناختی و امر استعاری آن، مدام یکدیگر را به بازی می‌گیرند و در این میانه است که خاطره و روایت بدل به یک هجوم می‌شود: هجوم به درون گذشته‌ای فراموش‌شده و روایت‌نشده. جنگ و حمله‌ی روس‌ها، آوارگی مردم، سوختن شهر، ستم دولت پهلوی، مبارزه، خیانت خانوادگی و... تبدیل به مضامین اصلی رمان برای روایت تجربه‌های تروماتیک یک تاریخ فراموش‌شده می‌شوند. لاس اگر زمانی برای مبارزه با ستم اسلحه به دست گرفته بود، امروز نیز بازگشته است و مشتاق به یادآوری خاطرات و

پاره‌های گم‌شده زندگی‌اش است تا به نبرد فراموشی و باور عمومی مردم برود. برای این نیش قبرِ تاریخِ زندگی بود که قهرمانِ رمان...

مثل دیوونه‌ها از جاش پرید و از پله‌ها بالا رفت. تا اتاق مادرش دوید. کنار طاقچه کتابا رفت. قرآن رو از طاقچه پایین کشید. از تو پارچه سبزی درش آورد. هیچ آیه‌ای توجهشو جلب نکرد. آخرین صفحه قرآن رو باز کرد. پشت قرآن با خط زیبایی نام و سال تولدش نوشته شده بود، «لاس، خدا دست به عمرش بگیره و برکت این قرآن راهنمای زندگیش باشه». به تاریخ تولدش نگاه کرد. سه روز قبل از اینکه روس‌ها شهر رو به آتش بکشند متولد شده بود (همان، ۱۸).

از این جست‌وجوی آغازین، رمان مدام با فلاش‌بک‌هایی به خاطرات و گذشته شخصیت‌هایش، بازگشت لاس و هراس دیگر شخصیت‌ها از این برگشت را بدل به دست‌مایه‌ای برای بازگویی رخدادها و حوادث نیم‌قرن از زندگی مردم شهر می‌کند. بنابراین، رمان این گونه اشتیاق و میل قهرمان برای پیدا کردن و وصله‌پینه کردن گذشته‌اش، به‌مثابه یک تجربه شخصی و زندگی‌نامه‌ای فردی، را به تجربه‌های تاریخی مردم شهر گره می‌زند. در رمان گولی شوران، تاریخی کردن تمامی حوادث و رویدادها به‌نوعی معطوف به روایت اصلی رمان است: شکل‌گیری یک مبارزه برای بیان فرودستی ستم‌دیدگان. تاریخی کردن این مضمون به شیوه‌های مختلفی همچون جنگ‌های جهانی استعماری و برآمدن دولت‌ملت پساستعماری در ایران صورت می‌گیرد؛ که هم وضعیت فرودستی مردم گُرد را تولید کردند و هم به‌نحوی از انحا به بازتولید آن پرداختند.

قهرمان رمان، تاریخی پشت سر خود دارد که از دوران مدرسه آغاز شده است. لاس در مدرسه ستم آموزشی و زبانی را تجربه و احساس کرد (همان، ۴۶). در دل شهر سرکوب فرهنگی و تمایزات اساسی هویت گُردی را کشف نمود (همان، ۴۸) و سرآخر، در جنگ جهانی دوم مبارزه برای عدالت و آزادی را برگزید (همان، ۹۶). این تاریخی کردن نشان می‌دهد که از دل این وضعیت تاریخی و موقعیت فرودستی است که بیان سیاسی و

فرهنگی آن، در قالب تیپ اجتماعی‌ای نمود می‌یابد که لاس نماینده نوعی آن است. این روایت از تاریخ طبیعتاً درون یک مجموعه از تقابل‌ها و سلسله‌مراتب‌ها نوشته می‌شود، چراکه هیچ روایتی بیرون از این منطق‌ها، سیاست‌های نوشتار و طرح‌اندازی‌های رخدادگویی وجود نخواهد داشت.

تقابل دوتایی اصلی موجود در رمان، «تقابل تداوم/شکست» است. این تقابل به‌حدی با شخصیت‌ها، مضامین‌ها و فضا و مکان یا به‌طورکلی، با عناصر رمان درآمیخته است که به‌سختی بتوان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. مضاف بر این، تناقض‌های درونی بعضی از شخصیت‌ها همچون «لاس» و «یادگار» این دشواری را دوچندان کرده است، چراکه اگر منطقاً بعضی شخصیت‌ها در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، در بعضی موقعیت‌ها اتفاقاً تناقض‌ها و شکاف‌های درونی هرکدام از آنهاست که بانی خلق یک تقابل و دوگانگی دیگر می‌شود. مثلاً اگر «یادگار/هیوا» دست‌اندرکار ساخت تقابلی دوتایی‌اند، در فصل آخر رمان، «یادگار» و تناقض‌های درونی‌اش، سازوکار یک تقابل را درون خود می‌پروراند. «بازگشت لاس» هم‌زمان که خود در تقابل با «مرگ لاس» قرار می‌گیرد، دست‌مایه خلق تقابل «خاطره/فراموشی» است. دیگر تقابل‌ها عبارت‌اند از: «لاس/ژاندارم‌ها»، «بارام/آژان‌ها»، «فدایی/حکومتی»، «ارتش سرخ/امنیه»، «لباس گردی/لباس پهلوی» و «عکس استالین/عکس رضاشاه». در این تقابل‌ها شخصیت‌های لاس، بارام، فدایی‌ها، ارتش سرخ و نمادهای لباس گردی و عکس استالین تبدیل به قهرمانان و نماد عدالت‌خواهی و مبارزه می‌شوند و شق دیگر آن، یعنی ژاندارم‌ها (آژان‌ها)، حکومتی، امنیه و عکس رضاشاه تبدیل به ضدقهرمان و نماد ستم و تبعیض. تقابل «یادگار/هیوا»، یکی از جدی‌ترین و روشن‌گرترین تقابل‌های رمان است که در پیوند با تم اصلی رمان، رمان با ترجیح شخصیت یادگار بر هیوا، در واقع سعی بر برجسته نمودن مضمون تداوم در مقابل شکست را دارد، همچون ترجیح خاطره و

روایت بر فراموشی. این امر به‌لحاظ فرمیک در راوی شدن شخصیت یادگار (فصل هفتم رمان) و بی‌صدا شدن و به حاشیه راندن شخصیت هیوا نشان داده می‌شود.

یکی از شگردهای رمان مورد بررسی، علاوه بر اینکه بر پاشنه نوعی خاطره‌گویی می‌چرخد، اهتمام ورزیدن به سویه‌های متفاوت داستان مورد روایت از منظر شخصیت‌های متفاوت آن است. به بیانی سراسرتر، به‌رغم اتکای روایت بر راوی سوم‌شخص یا دانای کل (به‌استثنای فصل پایانی)، شخصیت‌ها توانسته‌اند روایت‌های خود را داشته باشند. مثلاً علاوه بر قهرمان رمان، دیگر شخصیت‌ها همچون خانزاد، فرخه، وسوآقا و یادگار تا حدی صدای خود (یا موضع گفتاری) را نسبت به روایت از وقایع، حوادث به‌طور کلی نسبت به تاریخ و سرگذشت‌شان دارند، مثلاً گاه خانزاد ستم بر زنان را جدی‌تر می‌گیرد هر چند ناتوان از واسازی کلیشه‌های مردسالارانه است و وسوآقا در هیئت یک محافظه‌کار ظاهر می‌شود و یادگار نیز به شدت درگیر تضادها و تناقض‌های درونی خود نسبت به نسل پیش از خود است.

روایت این دوره تاریخی در قالب پیرنگی تراژیک ارائه می‌شود. رمان مورد بررسی، نه فقط درون یک بینامتنیت تاریخی روایت شده است، بلکه از اساس با افسانه‌های مشهور کُردی و بیت‌های «لاس و خزال»^۱ پیوند خورده است. این عمل بدیع، دوگانگی و تناقض حائز اهمیتی را در روایت رمان آفریده است: از سویی، به سیاسی کردن فولکلور منجر شده است و از سوی دیگر، در دام هستی‌شناسانه کردن وضعیت تاریخی و سیاسی مورد روایت خود قرار گرفته است، هرچند که سر آخر همان وجه تاریخی بودن است که دست بالا را

۱. بیت لاس و خزال، داستانی عاشقانه در جامعه شبه‌فئودالی کردستان (منطقه موکریان) است که با لحنی حماسی روایت می‌شود. لاس و دختر عموی خانزاد-که رئیس یک قبیله است- در کودکی عهد ازدواج می‌بندند. اما لاس در ایام جوانی با شنیدن شهره و آوازه زیبایی خزال-رئیس قبیله‌ای دیگر- دل از معشوق قدیمی می‌کند و برای به دست آوردن دل خزال و به درخواست وی، راهی سفر به چهل‌صخره عمان می‌شود. خزال، لاس را مجاب می‌کند که برای آوردن گلِ شُران با و دیو و ددهای چهل‌صخره عمان بجنگد. پس از یافتن گلِ شُران و در هنگام بازگشت، لاس مجروح می‌شود و سر آخر می‌میرد (عبدولمعه‌جید گولی، ۲۰۱۱).

دارد. گولی شوران این افسانه‌گردی را در پیرنگی سیاسی-تاریخی، دست‌مایه‌ای برای روایت تم اصلی - شکست‌ها و تداوم ملی‌گرایی‌گردی - قرار می‌دهد. به تعبیری دیگر، در این رمان، خواست عاشقانه، بدل به یک خواست سیاسی می‌شود و در یک جابه‌جایی، گُل شُران استعاره‌ای برای روایت مبارزه در راه آزادی و رفع ستم می‌گردد و در یک زمینه تاریخی-سیاسی بازسازی می‌شود. همچنین، رمان با انتخاب زبان‌گردی سیره و اسامی‌گردی فی‌نفسه در تلاش برای مقاومت در برابر تمایزستیزی گفتمان مسلط است. این مسائل آنجا اهمیت خواهند داشت که به‌ویژه ناسیونالیسم ایرانی با راهبرد شمول/طرد در صدد نفی این تمایزات فرهنگی است.

خلاصه اینکه، رمان با روایت‌های قهرمان و دیگر شخصیت‌ها، در صدد بازسازی یک دوره تاریخی است. از تحلیل راهبردهای رمان و با واسازی روایت آن، می‌توان به این مسئله پی برد که روایت مذکور مبتنی بر یک ایدئولوژی ملی‌گرایانه فرهنگی نوشته شده است. این ایدئولوژی در عناصر مختلف رمان، چه از نظر فرمیک و چه از نظر محتوایی، حضوری فراگیر دارد. سیاست ملی‌گرایانه در گولی شُران، بدل به فرمی سیاسی-فرهنگی و نمادین برای بازصورت‌بندی موقعیت فرودستی می‌شود و نیز تلاشی است در جهت صدابخشی به آنها. ذکر این نکته نیز لازم است که فرودست موجود در این رمان، یک فرودست هویتی و ملی است تا بتواند صدای کلیت یک تاریخ فراموش‌شده باشد.

قلمروزدایی و بازقلمروسازی حیات فرودستان

همان‌طور که پیش‌تر بحث شد، «کلی‌گویی» یکی از اساسی‌ترین راهبردهای مشترک میان گفتمان «شرق‌شناسی» و «ناسیونالیسم ایرانی» در روایت‌های تاریخی‌شان در خصوص وضعیت‌گردها به‌مثابه فرودستان است. یکی از برایندهای این کلی‌گویی در متون

تاریخ‌نگارانه، ذاتی‌سازی وضعیت‌های مشخص تاریخی است. دو گفتمان مذکور سعی دارند آشوب، تعدی، غارتگری و راهزنی مردم در خلال جنگ جهانی اول را، تجسم عینی ذات غارتگری، خوی وحشی‌گری، راهزنی معطوف به ژنتیک و خلاصه به‌مثابه ویژگی‌های ذاتی آنها قلمداد نمایند. این مسئله در متون تاریخ‌نگارانه، که به هیأت نوعی بینامتنیت یا صورت‌بندی راهبردی درآمده است، به تکراری‌ترین و پراچ‌ترین مضامین روایی در روایت‌های تاریخی مسلط بدل شده است. به تعبیر مک‌دوال، «هر جا که لازم بوده دولت‌ها کوشیده‌اند غارتگری و درنده‌خویی را به‌عنوان ویژگی‌های ذاتی کردها معرفی نمایند» (مک‌دوال، ۲۰۰۷: ۷۴). تصویری که «دیگری» از کردها داشته است معمولاً در قالب یک چنین عبارت‌هایی نمود یافته است: «مسافربرانمان تپه بلندی را نشانمان می‌دهند و می‌گویند: آن شیش داغی است. نمی‌دانید چه بلاهایی از این کوه بر سرمان باریده است. کردها در این کوه کمین می‌کردند و شب‌ها از اینجا به دهات اطراف سرازیر می‌شدند» (رسول‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۱۷).

هم‌ارزی کردها با غارتگری و متزع ساختن آشوب‌ها و نابه‌نجاری‌ها از وضعیت عینی، دو پیامد اساسی و حائز اهمیت را به‌دنبال داشته است: نخست، تعمیم آن به کل تاریخ کردها^۱ و ذاتی‌سازی این ویژگی‌های موقتی و برهه‌ای، که حاصل آن غیرتاریخی‌کردن وضعیت فرودستی بوده است. این امر خود یکی از راهبردهای روایی دو گفتمان مسلط است. دوم، غیرتاریخی‌کردن بدل به میانجی‌ای برای فرافکنی و سرپوش نهادن بر ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی اول می‌شود، چراکه این وضعیت تاریخ‌مند و برهه‌ای را با ذات و غریزه کردها این‌همان کرده‌اند. مبرهن است که پیامد اصلی این مسئله، تبرئه کردن استعمار

۱. این تعمیم‌دهی به‌گونه‌ای است که حتی متونی که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰ توسط مارتین ون‌برونسن و جاناتان رندل نوشته شده‌اند مملو از این استعارات ذاتی‌نگارانه و تاریخ‌زدوده است.

است که مسبب این فجایع و وضعیت مورد اشاره است. این تبریئه نمودن تا آنجا پیش می‌رود که بعضی تاریخ‌نگاری‌های مسلط به دلیل تضاد منافع استعماری‌شان، روایت این ویرانی‌ها و تجارب تروماتیک تاریخی را به دستاویزی برای مشروعیت بخشیدن و توجیه حضور استعماری خود و متعاقباً، مشروعیت‌زدایی از قدرت‌های رقیب بدل می‌کنند. برای مثال، مک‌دوال تصویری از فلاکت و ویرانی ناشی از حضور و تهاجم روسیه تزاری در گُردستان ارائه می‌دهد، تا بدین‌وسیله حضور استعماری انگلیسی‌ها پس از جنگ جهانی اول در مناطق گُردنشین را - که متأثر از پیمان‌ها و قراردادهای جدید استعماری بود- زیر استعارات و ایماژهای بشردوستانه، توجیه کند. وی در این گزارش، انگلیسی‌ها را به قهرمان و نجات‌دهنده گُردها تبدیل می‌کند (مک‌دوال، ۲۰۰۷: ۱۰۹).

همچنین، یکی دیگر از پیامدهای این نوع روایت می‌تواند برجسته کردن رخداد‌های تروماتیک و تقلیل دادن داستان‌های زندگی مردم به رویدادهای صرف سیاسی در قالب «اتمیزه کردن رویدادها»، «عددی کردن قربانی‌ها» و «آماری کردن تروماها» باشد. باین‌حال، این ایماژ و ژست‌های بشردوستانه مک‌دوال را، که خود یکی از نخ‌نماترین کلیشه‌های مأموریت استعماری در مستعمره‌ها بود، ام. س. لازاریف در کتاب تاریخ گُردستان به خواست استعماری دولت‌های امپریالیستی ترجمه می‌کند: «در زمینه مناسبات سیاسی نیز مردم گُردستان طبق روال گذشته بی‌حقوق و تحت ستم بودند؛ با این تفاوت که به صف ستمگران آنها، استعمارگران انگلیس و فرانسه نیز افزوده شده بودند» (لازاریف، ۱۳۸۶: ۱۷۷). لازاریف با درک سازوکارهای استعماری در قبال «خلق‌های آسیای غربی» از گُردها تحت‌عنوان «مردم گُرد»، «خلق گُرد»، «ملت گُرد» و... یاد می‌کند، اما خود او نیز در خصوص کشتار، آتش زدن شهرها، حمله سالدات‌ها و به‌ویژه لشکر متجاوز دراگن‌ها به گُردستان در قبل و میانه‌های جنگ جهانی اول سکوت می‌کند و این نقاط کور تاریخی

روایت‌نشده را از لابه‌لای سطور تاریخ‌نگارانه خود می‌اندازد. درست در نقطه مقابل این نوع تاریخ‌نگاری، گولی شوران با دو راهبرد خود، یعنی «بازداستانی کردن رخداد‌های تروماتیک» و «تاریخی‌کردن موقعیت فرودستی»، به منازعه با روایت‌های تاریخی مسلط و راهبردهایشان (ذاتی‌سازی، غیرتاریخی‌کردن و کلی‌گویی) می‌پردازد. گولی شوران، سکوت و غیاب‌های نوشتاری روایت‌های مسلط را با حضوری نوشتاری به پرسش می‌گیرد:

روستا پر بود از مردم آواره و بدبخت. دسته‌ای می‌رفتند و چهار دسته می‌اومدن. شرم و حیا نمانده بود. شکم گرسنه نان می‌خواست. هر کسی خبر کشتن، راهزنی و... را می‌شنید می‌گفت: «مرد کسی است که لقمه‌نانی واسه خانواده و بچه‌اش پیدا کنه». کسی حرفی از این نمی‌زد که این تکه‌نان از دهن کدوم بچه‌ای قاپیده یا از خونه چه کسی دزدیده شده. همه می‌دونستن تو این دوزخ از جنایت حرفی زده نمی‌شه. جنایت از قبل رخ داده بود (نهایی، ۲۰۱۴: ۲۲-۲۳).

در واقع رمان با به داستان درآوردن این گذشته تاریخی، هم به تاریخی‌کردن این وضعیت می‌پردازد و هم از دام متنوع‌سازی رخداد‌های تروماتیک می‌گریزد. همچنین، با جای دادن استعاراتی همچون غارت و راهزنی درون یک وضعیت نابسامان آوارگی و قحطی، از ذاتی‌سازی و تعمیم آنها به سراسر تاریخ این مردم فرودست می‌پرهیزد. روایت گولی شوران با اذعان به اینکه جنایت و غارتگری واقعی، به نسبت این وضعیت امری پیشینی است نه پسینی، بر حضور استعمارگرایانه و پیامدهای ناشی از این حضور تأکید می‌کند. بنابراین، رمان به واسازی یک دسته تقابل می‌پردازد که اصلی‌ترین آن، تقابل «غرب متمدن / شرق وحشی» است. در جای جای روایت رمان، استعمارگران و به‌ویژه روس‌ها، با غارتگری، تجاوز، درنده‌خویی و... هم‌ارز می‌شوند، که می‌توان آن را نوعی «واژگون‌سازی تقابل‌های مسلط» تلقی کرد. همچنین، غیاب نوشتاری حمله روس‌ها و به آتش کشیدن شهرها و روستاهای گردنشین در بعضی از روایت‌های تاریخ‌نگاری اروپایی، تبدیل به یکی

از مضمون‌های اصلی روایت رمان مورد بررسی می‌شود تا بدین وسیله، مأموریت متمدن‌سازی استعماری را به مضحک‌ترین کلیشه موجود بدل نماید. برای مثال:

روس‌ها بعد از ترک عثمانی شهر رو گرفتند. مردم می‌دونستن اینا هم به‌دنبال کشت و کشتار و دزدی و غارتگری‌اند (همان، ۲۰).

رمان با نشان دادن وجه تروماتیک این فجایع در خاطرات و کابوس‌های شخصیت‌های رمان، آن را به‌مثابه بخشی از سرگذشت فرودستی مردم می‌پندارد که روایت‌های مسلط یا میل به مسکوت گذاشتن آن دارند یا حضورش را دست‌مایه‌ای می‌کنند برای شیوه‌های مختلف دیگری‌سازی وحشی، نامتمدن، آشوبگر، بی‌تاریخ و... این غیرتاریخی‌کردن‌ها زمانی تأمل‌برانگیزتر خواهند بود که روایت‌های مسلط در بحث از مقاومت‌ها و مبارزات این مردم در راستای تلاش برای خلق آینده‌ای پسا‌فرودستی و یا حداقل صدابخشی به موقعیت فرودستی خود، به خشونت معرفتی می‌گرایند. به‌بیانی سراسرتر، یکی از جدی‌ترین فرم‌های سیاسی و فرهنگی برای بیان نمادین فرودستان در چنبره استعمار و امپریالیسم، می‌تواند خواست حق تعیین سرنوشت باشد. ملیت‌خواهی گردی، به‌مثابه یک تجربه فرودستی، هم از دل وضعیت تاریخی فرودست‌سازی‌ای متولد شد که پیامد مدرنیته استعماری و سیاست‌های ملی‌گرایانه دولت‌ملت‌های پسااستعماری در خاورمیانه بود، و هم در یک فرایند تاریخی به صدای سوژه-موقعیت‌هایی فرودست بدل شد. ملیت‌خواهی گردی در متون شرق‌شناسانه و ناسیونالیسم ایرانی به ساحت پیشامدرن پرتاب می‌شود و غیرتاریخی می‌گردد. این مسئله در دو گفتمان مسلط، به دو گونه متفاوت اما عمیقاً مشابه صورت پذیرفته است. شرق‌شناسی با استفاده از راهبرد «ناهم‌زمان‌سازی»، ایده ملیت‌خواهی گردی را محصول قبیله‌گرایی، عشیره‌گری و این‌همان با غارتگری تلقی می‌کند و ناسیونالیسم ایرانی، این هم‌ارز کردن را درون راهبردی دیگر، یعنی «تهی‌سازی تاریخی» می‌جوید. با وجود این، نتیجه یکی است: غیرتاریخی‌کردن و فرودست‌سازی مضاعف.

این نوع مواجهه با تاریخ تلاش‌های فرودستان برای مقاومت و رهایی، ریشه در منافع عینی و ایدئولوژی‌هایی دارد که روایت‌های مسلط را سامان داده‌اند. دولت‌های امپریالیستی برای توجیه حضور خود، به نفی این امکان‌های رهایی و سرکوب آنها پرداخته‌اند. ناسیونالیسم ایرانی نیز به این قضایا بی‌توجه نبوده است:

خصومت تاریخی میان کردها و آذری‌ها میراث دوران صفوی است. احتمالاً حمایت آذری‌ها از انقلاب مشروطه و پیشتازی آنها تا حدی باعث شد که از مشروطه‌خواهی در آن زمان استقبال نکنند (کسروی در احمدی، ۱۳۷۹: ۸۸).

در میان روسای کُرد هیچ‌گونه همکاری و اتحاد وجود نداشت، اگر کُردهای شکاک به ریاست سمکو در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۱ با قوای دولتی به‌طور بسیار برتر و عالی‌تر جنگیدند، به خاطر این بود که اولاً تحت ریاست واحدی بودند، و ثانیاً امید غارت دهات ترک‌نشین نیز موجود بود (ارفع، ۱۳۸۷: ۵۲).

این متون با استفاده از راهبرد «تهی‌سازی تاریخی»، در راستای به‌زیر امرِ همسان‌کشانندِ هرگونه تمایز و در هیأت تقابل «ملی/محللی‌گرا»، دست به به‌حاشیه‌رانی ایدهٔ ملتِ کُردها می‌زند و آن را به دست‌نشانندگی بیگانگان و فریب‌خوردگی تقلیل می‌دهد.

در آن زمان دولت شوروی به‌عنوان یکی از دو قدرت پیروز در جنگ جهانی دوم، شرایط و اوضاع بین‌المللی را بیش از هر زمان دیگر برای عملی ساختن اهداف پیچیدهٔ خود مساعد می‌دید و از نظر اولیای آن دولت هنگام آن فرا رسیده بود که تشکل‌هایی سیاسی و نظامی در میان کُردها و آذری‌ها به وجود آید که به یاری آنها برنامه‌های مورد نظر مقامات روس جامهٔ عمل بپوشد (برزویی، ۱۳۷۸: ۳۰۱).

مطالعهٔ حوادثی که منجر به شکل‌گیری و سقوط این جمهوری [در مهاباد] شد، نشان می‌دهد که نیروهای بین‌المللی در ظهور قوم‌گرایی در کُردهستان ایران نقش مهمی ایفا کرده‌اند (احمدی، ۱۳۷۹: ۳۱۰).

در اینجا به‌هیچ‌وجه مقصود نفی اهمیت مناسبات بین‌المللی نیست، بلکه مناقشه بر سر یادآوری یک نکته است. باید جای سؤال باشد که چرا در روایت تاریخی مسلط، در رابطه با آشوب و نابهنجاری‌های مناطق کُردنشین در خلال جنگ جهانی اول - که طبعاً به‌دلیل

قحطی، راهزنی و غارت امری به‌غایت بدیهی جلوه می‌کند- مناسبات بین‌المللی و نقش استعمار و امپریالیسم نادیده گرفته می‌شود، تا که از دل وضعیتی موقت و با استفاده از نوعی سیاست نوشتار به غیرتاریخی‌کردن و ذاتی‌سازی همت گماشته شود، اما در پیوند با مسائل مرتبط با جنگ جهانی دوم و ظهور مبارزه‌ای علیه ستم دولت پهلوی، سازوکار درونی و تاریخی تلاش‌های فرودستان برای مقاومت، درون وجهی افراطی از اهمیت‌بخشی به مناسبات بین‌المللی استحاله می‌یابد؟ دم‌دستی‌ترین پاسخ می‌تواند این باشد که این سیاست نوشتار، بخشی از راهبرد غیرتاریخی‌ساختن وضعیت فرودستی و نیز مشروعیت‌زدایی مقاومت و سیاست فرودستان به‌مدد راهبرد «نام‌زدایی» است. با وجود این، روایت رمان مورد بررسی، موازی با تاریخی‌کردن وضعیت فرودستی و با واژگون‌سازی تقابل‌های مسلط، سعی بر ارائه سویه‌ای دیگر از روایت دارد؛ سویه‌ای که روایت‌های مسلط، ایده ملت و تمایزات فرهنگی را برای ساخت یک وفاق جمعی و همگن‌سازی تکثرات غیرقابل‌تقلیل، به‌حاشیه می‌رانند و مسکوت می‌گذارند. رمان مورد بررسی از رهگذر راهبردهای مختلفی این روایت‌ها را به‌چالش می‌کشد. روایت گولی شوران، زمینه‌های شکل‌گیری مقاومت فرودستان را در شخصیت‌پردازی‌های قهرمان رمان و مردم عادی کوچه و بازار، فضاهای مدرسه و شهر، و نمادهایی مانند لباس گردی می‌جوید. در واقع، شروع شکل‌گیری این مقاومت درون فضای مدرسه در تلاقی با شخصیت لاس دانش‌آموز، به‌نحوی استعاری نشان از مدرن بودن این سیاست و ایده بیان فرودستی آن دارد. به‌تعبیری دیگر، نشان می‌دهد که هم‌زمان با فراگیری سیاست‌های دولت‌ملت مدرن برای یکسان‌سازی فرهنگی، مقاومت‌هایی به‌همان‌اندازه‌مدرن برای حفظ تمایز فرهنگی شکل گرفته و تدریجاً درون این زمینه و بستر تاریخی، تکوین یافته است:

د/به‌گوله که دست از کارش برداشته بود، پرسید: «چه خبر از مدرسه؟»

لاس جلوش سبز شد و شانه‌هایش رو جلو زد و با حال‌وهوایی که فکر می‌کرد خیلی مردانه است، گفت: «فارسی سخن بگوید!»
این کار هر روزش بود. دایه گوله می‌دونست این دستور حکومتی و تو تکه کاغذی نوشته و بالای در مدرسه آویزان شده است. حتی می‌دونست که خیلی از شب‌ها آژانی سیل چخماخی به خواب لاس می‌ره و این رو باهاش دوباره می‌کنه. باین حال، لاس مسخره‌ش می‌کرد (نهایی، ۲۰۱۴: ۳۹).

لاس پس از تجاربی همچون حادثه تعدی حسین‌آژان به دختری به نام نازدار، و اذیت و آزار ژاندارم‌ها در مواجهه با مردم عادی‌ای که حاضر به پوشیدن لباس یک‌دست فرنگی و کنار گذاشتن لباس گُردی نبودند، هم به ماهیت و موجودیت شهر پی می‌برد و هم ترک تحصیل‌اش را برای پایان دادن به پوشیدن شلوار آبی و کلاه پهلوی به فال نیک می‌گیرد، چراکه می‌توانست «رانک و چوخه» (لباس محلی) بپوشد و خود را یک پهلوان تصور کند. این سیاست‌های فرهنگی در ایران نوین که در نقل‌قول فوق به سیاست‌های فرهنگی در مدارس و نظام آموزشی پهلوی اشاره شده است، بخشی از پروژه‌ی اهتمام به استقلال و حفظ تمامیت ارضی در مقابل سیاست‌های استعماری بود، اما این پروژه‌ی رهایی‌بخش به گونه‌ای متناقض، سرکوب را درون خود پروراند.

اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک‌الطوایفی کاملاً از بین برود؛ گُرد و لُر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند ... به عقیده‌ی ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد» (افشار، ۱۳۰۴: ۱ در اتابکی، ۱۳۹۳: ۱۶). [تأکید از من است]

۱. این جمله در متن گُردی رمان به فارسی آمده است، که خود دال بر سیاست‌های فرهنگی در حوزه آموزش و پرورش دوره پهلوی برای یکسان‌سازی زبان در ایران است.

روایت رمان، نفی این پیرنگ رمانتیک و لحن حماسی آن است. در شخصیت لاس و فضاها، نمادها و مضامین متفاوت، این بازپیرنگ‌دهی به پیرنگی تراژیک می‌گراید و لحن نیز نقادانه می‌شود. به‌واقع، این گونه نشان داده می‌شود که استقلال سیاسی و استعمارستیزی گرایشی شدید به فرودست‌سازی مضاعف اقلیت‌ها و تمایزات فرهنگی آنها دارد.

این تجربه تلخ جهان لاس نوجوان را به اندازه بزرگی شهر دربرگرفته بود. لاس آرام آرام شهر رو پیدا کرد. به حقیقتی برجسته و آشکار پی برد؛ شهری خلوت، خاموش و ماتم‌زده زیر سایه سیاه تفنگ و تهدید و اوامر همیشگی حکومت؛ تفنگ برای کشتن و حفاظت سایه‌اش؛ تهدید برای اجرای دستورها؛ دستور درآوردن لباس گردی و پوشیدن الموده، دستور دست برداشتن مردم از آداب و فرهنگ و سنت‌هایشان (نهایی، ۲۰۱۴: ۴۶-۴۷).

همچنین، در یکی از رویدادهای رمان، ژاندارمی به نام رشی‌آژان به خیاطی حمله می‌کند. اوستا احمد هم لباس گردی می‌دوزد و هم خودش نیز لباس گردی می‌پوشد. در این روایت ستم کارگزاران نظامی دولت-ملت مدرن در پیاده‌سازی سیاست‌های فرهنگی پهلوی به بیان درمی‌آید. در توصیفات رمان از نفرت‌های لاس و تجربه زیسته‌اش در شهر، علاوه بر اهمیت شخصیت‌پردازی قهرمان رمان و برجسته شدن فضای شهر که مالا مال از نیروهای امنیتی و ژاندارم است، تقابل‌هایی همچون تقابل «لاس/نیروهای حکومتی» در شخصیت‌ها و تقابل «لباس گردی/الموده» نمادپردازی‌ها شکل می‌گیرند. رمان هر جا که به فضای شهر می‌پردازد یا از حضور استعمارگران و به آتش کشیدن شهر می‌گوید یا از اذیت و آزار نیروهای نظامی دولت. در این مضمون، آزارهای عموم مردم و مقاومت‌هایشان به‌ویژه در مقابل دولت، در قالب عدم تمایل به پوشیدن لباس فرنگی و گشتن در شهر با لباس گردی-البته دور از چشم ژاندارم‌ها- به بیان درآورده می‌شود.

آژانی وارد مغازه‌هاشون میشه و میگه: «کلاهت کو؟ چرا دولنگه نپوشیدی؟ هی پدرسوخته ... متجاسر!» (همان، ۴۷)

برهمن‌سیاق، اگر در روایت‌های تاریخی مسلط، تمایزات فرهنگی همچون زبان و لباس نمادی از عقب‌افتادگی، قبیله‌گرایی و عشیره‌گری است، در روایت رمان مورد بررسی به بخشی از نمادهای مقاومت فرودستان در مقابل سلطه و امر همسان بدل می‌شوند. این به تصویرکشیدن مقاومت‌های مردم عادی در مقابل سیاست‌های فرهنگی دولت‌ملت نوین در دوران پهلوی، بر مفهوم «سیاست‌های مردم» - که هسته اصلی مباحث تاریخ‌نگارانه گروه مطالعات فرودستان است - صحنه می‌گذارد. توجه به این بخش از روایت رمان به این دلیل دارای اهمیت است که مجموع این مقاومت‌های فرودستان، بنیان سیاست فرودستان را پی می‌ریزد و روشن‌کننده منطق درونی این بیان و سیاست فرودستی است. در واقع، این روایت به مقابله با آن روایت مسلطی می‌پردازد که با ارجحیت دادن به نقش دولت‌های غربی و به‌ویژه شوروی در برآمدن جمهوری مهاباد، هم به تهی‌سازی تاریخی و طرد تمایزات فرهنگی دست می‌زند و هم آن را از جامعه منتزع می‌سازد. به‌رغم اشاراتی که در رمان به وضعیت بین‌المللی و تأثیرگذاری شوروی در شکل‌گیری جمهوری مهاباد، به‌مثابه وقته یا بزنگاهی در به‌صدا درآمدن فرودستان می‌کند، لیکن با تاریخی‌کردن آن، بر تغییرات اجتماعی مؤثر بر ظهور این سیاست فرودستی و متعاقباً ستم‌های دولت پهلوی و فرودست‌سازی مردم‌گرد تأکید می‌کند.

... واسه همین، نفرت لاس تموم مزدوران حکومت را فرا گرفت. آژان، گروهبان، سروان و حتی رضاشاه سبیل چخماخی که عکسش رو صفحه اول همه کتاب‌هاش بود (همان: ۴۶).

لاس کلاس نهم مدرسه رو تموم کرد و به‌ناچار ترک تحصیل کرد. تنها دلیل دل‌خوشی‌اش برای ترک تحصیل، دور انداختن دولنگه و پوشیدن رانک‌وچوخه بود. با این کار احساس یاغی بودن رو داشت؛ یاغی‌شدنی پهلوانانه؛ مثل پسران حکایت‌ها که از هیچ‌کس غیر از خودشون ترس به دل راه نمی‌دادند (همان: ۴۷).

به‌بیانی سراسر است‌تر، رمان به‌گونه‌ای روایت خود را به پیش می‌برد که هم خشونت‌های ساختاری و نمادین دولت‌ملت مدرن را به تصویر بکشد و هم درون مقاومت‌های مردمی و به‌ویژه پردازش شخصیت اصلی رمان، اذعان به تمایزات فرهنگی را بدل به دستاویزی برای حقانیت فرم سیاسی و نمادین مقاومتِ فرودستان نماید که در جمهوری مهاباد به‌ثمر نشست. بدین ترتیب، گولی شوران به‌مقابله با راهبردهای «اقتصاد شمول/طرد» و «تهی‌سازی تاریخی» روایت‌های تاریخی ناسیونالیسم ایرانی می‌پردازد. همچنین، روایت رمان، اهمیت و نقش حضور شوروی را در این میان انکار نمی‌کند، اما به جای دست‌نشان‌دگی و فریب‌خوردگی آن را بدل به عدالت‌خواهی و حق‌طلبی می‌کند:

... لاس آن را حکایت می‌دونست؛ دروغ، تهدید، نقشه، بی‌حرمتی کردن، همه‌چیز غیر از اوئی که گفته می‌شد. «به فرمان خان... تا لحظه‌ای دیگر... شعله‌های آتش از آسمان...
سمان... سمان»

با صدای بلند گفت: «من این بی‌حرمتی را تحمل نمی‌کنم».
لاس در خیال فرو رفته بود اما با صدای فریاد خودش، از خواب و خیالش پرید. بعد با صدای بلند گفت: «من این بی‌حرمتی را قبول نخواهم کرد» (همان: ۸۵).

رمان این‌گونه با واژگون‌سازی تقابل‌های روایت‌های مسلط همچون «وحدت/تجزیه»، «ملی‌گرایی/محللی‌گرایی»، «مدرن/عشیره‌ای» می‌پردازد. در مقام ایضاح، ارجاع فوق نشان می‌دهد که این سیاست مبارزه درون یک موقعیت فرودستی، نه عشیره‌ای بلکه امری مدرن و دست‌کم به‌مثابه یک ایده مدرن، در تضاد با عشیره‌گری است، چراکه لاس در شبی که خان منطقه قرار است شهر را به آتش بکشد، در تضاد با عشیره‌گری، تصمیم نهایی خود را در پیوستن به صفوف پیشمرگه‌های جمهوری می‌گیرد. یکی از ظریف‌ترین شگردهای رمان که روایت‌اش را از تک‌صدایی تاریخ‌مورد روایت و همچنین از یک‌کاسه‌کردن تمامی شخصیت‌ها و یک‌دست‌سازی آنها می‌رهاند، واکنش‌های بعضاً متفاوت آنها به آن وضعیت تاریخی و نوع مواجهه با آن است. شخصیت‌هایی همچون خانزاد، دایه گوله و وسوآقا به

اندازه لاس، نه شیفته مبارزه‌اند و نه به اندازه قهرمان رمان در مقابل این وضعیت خود را مسئول یا مشرف به آن می‌دانند.

لاس خوشحال بود. خبرها رو با شور و شوق تعریف می‌کرد ... دایه گوله با تعجب به لاس زل زده بود: «نمی‌دونم رو سجاده واسه پیروزی کی دعا کنم. روس یا حکومت» (همان: ۶۹).

اون [بارام] می‌گفت و لاس تأییدش می‌کرد. وسوآقا با بی‌باوری سر تکان می‌داد. دایه گوله مطمئن بود که «کُرد سر و سامان نمی‌گیرد...». خانزاد نگران‌تر از همه، با خودش می‌گفت: «به ما چه که کی حکومت می‌کنه» (همان: ۷۸).

در پیوند با شکست جمهوری مهاباد، روایت‌های مسلط سعی بر آن دارند که با نام‌زدایی از آن، بر پیش‌پافتادگی آن صحه گذارند. شرق‌شناسی با راهبرد ناهم‌زمان‌سازی آن را نتیجه وجود قبیله‌گرایی می‌پندارد. سعی ناسیونالیسم ایرانی نیز با اتخاذ راهبرد تهی‌سازی تاریخی، بر آن است که این شکست، فیصله دادن به شرارت و تحرکات محلی‌گرای پیشامدرن است که در مقابل «خیر عمومی» مدرن بودن و پیشرفت جامعه قد علم کرده بود. به همین دلیل، آن را با غارت، عشیره‌گری و اغتشاش هم‌ارز می‌کند. حمید احمدی در کتاب «قومیت و قوم‌گرایی»، در جایی بسیار حساس، ناآگاهانه درگیر «خود-واسازی» می‌شود. وی بر آن است که تشکیل این حکومت خودمختار بیشتر ناشی از حضور بیگانگان بود، اما در جایی که به تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری آن می‌پردازد، بر آن است که «کومله‌ژک توانست مردم را با خود همراه سازد» (احمدی، ۱۳۷۹: ۹۸). همچنین، به نقل از ریچارد کاتم، در رابطه با شکست و سقوط مهاباد می‌گوید: «... از سربازان به هنگام ورود به مهاباد به سردی استقبال شد ... مردم مهاباد عبوسانه در انتظار سربازان ایرانی بودند» (همان، ۹۸).

رمان نیز این خود-واسازی را به‌نحوی از انحا به بیان درمی‌آورد:

دایه گوله روزهای بعد از ختم [مراسم وسوآقا] می‌گفت: «خدا خیلی دوستش داشت که نگذاشت داغ شکست هم رو دلش به مونه» (نهایی، ۲۰۱۴: ۱۱۳).

بارام و لاس صبح شکست [جمهوری]، از هم جدا شده بودند. قبلاً به امر حکومت - با گریه و زاری منظورش رو از حکومت روشن می‌کرد - از یکدیگر جدا شده بودند (همان: ۱۲۱).

باین‌همه، رمان با روایت خاص خود و مبتنی بر یک ایدئولوژی خاص، سعی بر آن دارد که تم اصلی خود را روایت کند که همان شکست‌ها و تداوم ملی‌گرایی کُردی است. این بدین معنی است که اگر رمان از جانب شخصیت‌های دیگری همچون خانزاد، دایه گوله یا حتی هیوا روایت می‌شد، تقابل‌ها، سلسله‌مراتب و راهبردها می‌توانستند دست‌اندرکار خلق نوع و وجه دیگری از روایت تاریخی باشند. اما چیزی از این ادعا نخواهد کاست که گولی شوران بنیان‌گذار یک ضدروایت تاریخی علیه فرادستان است.

نتیجه‌گیری

از منظر تاریخی، مناسبات تاریخی-ساختاری‌ای که مفروضه‌ها، سرفصل‌ها و کانون‌های اصلی نظریه‌پردازی این قسم مطالعات از آن سربرآورد، با جغرافیای مدرنیته استعماری (خاورمیانه قرن بیستم) دارای تفاوت‌های چشمگیری است. اهمیت این مسئله زمانی دوچندان می‌گردد که بپذیریم هر آنچه تحت عنوان روایت‌های تاریخی (روایت‌های تاریخ‌نگارانه و ادبی) در پژوهش حاضر آمده است، درون مناسبات ساختاری این جغرافیای مشخص بر ساخته می‌شود. این امر حساسیتی نظری را رقم زد که به‌رغم حفظ بنیادهای اصلی مطالعات پسااستعماری و منظومه مفهومی فرودستان، به‌نحوی از انحا، به برایندهای این تفاوت‌ها پرداخته شود. در تلاش برای مواجهه‌ای انتقادی با روایت‌ها و ضدروایت‌های مورد پژوهش قرار گرفته، ناهم‌زمانی‌هایی وجود داشت که هرگونه به‌کارگیری سراسرست بینش‌ها، مفروضات و ایده‌های منتج از منظومه مفهومی را دست می‌انداخت. به صورت کلی، این ناهم‌زمانی‌ها بدین دلیل نیست که واقعیت‌های اجتماعی - تجربه تاریخی مورد

تحلیل- دارای تکینگی است که از تحلیل و فهم نظری گریزان‌اند، بلکه بدین خاطر است که نظریه‌ها دارای نوعی هستی‌شناسی تکین هستند. به عبارت دیگر، نظریه‌ها جدا از مادیت جامعه‌ای که از آن سربرمی‌آورند نیست و به همین خاطر تبدیل‌شدنشان به اصول صوری و انتزاعی از آن جامعه منفرد، دشواری‌ها و گاه‌ها مغالطه‌هایی معرفت‌شناختی به بار خواهد آورد.

از این دست دشواری‌ها، مسئله و ماهیت استعمار و متعاقباً روندهای استعمارستیزی متفاوت خاورمیانه در رابطه با موقعیت فرودستی‌گرد، در مقایسه با جغرافیایی است که تئوریزه کردن منظومه مفهومی فرودستان را به‌دنبال داشت. هند استعماری و گوردستان هرچند که به‌مثابه بخشی از شرق، درون صورت‌بندی‌های گفتمان شرق‌شناسانه دارای وضعیت تاحدی مشابه هستند، لیکن پروژه‌های پسااستعماری در این دو عمیقاً متفاوت بوده است. دهه‌ها پس از استقلال و تسلط گفتمان تاریخ‌نگارانه ناسیونالیسم هندی و مکتب کمبریج، راناجیت گوها و همکارانش، به جریانی جدید از تاریخ‌نگاری گرایش یافتند که مدعی سهم تاریخی فرودستان و نوشتن تاریخ از موضع آنها بود. بر این اساس، مطالعات فرودستان علاوه بر واسازی گفتمان تاریخ‌نگارانه استعماری، به نقدهایی بنیادین بر پروژه ناسیونالیسم هندی و تاریخ‌نگاری آن روی آورد. از دل این مسائل ساختاری، تاریخی و سیاسی بود که در پژوهش‌های این‌چنینی، نقد هرگونه ناسیونالیسم و جلوه‌های فرهنگی و سیاسی آن برای بازیابی صدای فرودستان، به قواعدی نامکتوب بدل شد. تلاش‌های اسپواک در رابطه با فرودستی زنان نیز، یک دور دیگر پیچ این قاعده را سفت کرد و مفهوم «فرودست جنسیتی» را به اصطلاحات این رویکرد افزود. با این‌همه، تجربه استعماری و سیاست‌های پسااستعماریسم در خاورمیانه، که پیامدهای ویژه‌ای برای موقعیت فرودستی‌گرد به همراه داشته است، به‌کارگیری سطر به‌سطر این مفاهیم در قالب اصول صوری و

منتزِع از زمینه‌های تاریخی-سیاسی را ناممکن می‌سازد. این نه انتخاب نظری و سلیقه‌ای نویسندگان این جستار، بلکه منتج از تاریخ تجربه استعماری در خاورمیانه و پیامدهای استعمارستیزی دولت‌ملت‌های حاکم برای بازتولید موقعیت فرودستی کُرد و همچنین حاصل تحلیل روایت تاریخی رمان مورد بررسی است.

در تحلیل انتقادی روایت‌های تاریخی مسلط به این مسئله اشاره شد که گفتمان شرق‌شناسی و ناسیونالیسم ایرانی به برساخت روایت تاریخی‌ای از کُرد و کُردستان دست می‌یازند که بارزترین پیامد آن فرودست‌سازی و بازتولید موقعیت فرودستی کردها است. البته این فرودست‌سازی فقط محصولی گفتمانی نبود، بلکه در بطن منازعات خاورمیانه به‌وقوع پیوست. در این سطح تحلیلی، دشواری‌ای در به‌کارگیری مفاهیم نظری مطالعات فرودستان وجود ندارد. اما باید تأکید کرد که فرودست‌سازی کُردها، به‌ویژه در رتوریک ناسیونالیسم خاورمیانه‌ای، یک فرودست‌سازی هویتی و فرهنگی در قالب اقلیت است. به‌عبارت دیگر، تحلیل متون تاریخ‌نگارانه ناسیونالیستی حاکی از آن‌اند که کُرد به‌مثابه یک تمایز فرهنگی، تجسم عینی تزاخم تلقی گردیده است. خلاصه آنکه، در هر دو روایت تاریخی، موقعیت کُرد، یک موقعیت فرودست و مسکوت گذاشته شده است.

همان‌گونه که در تحلیل روایت رمان پیداست، مردم کُرد به‌مثابه فرودست، درون ملی‌گرایی کُرد توانسته‌اند از موضع فرودست به بیان خود بپردازند. شاید اگر به‌صورت مکانیکی و بی‌مناقشه فضای مفهومی فرودست را - که براینده تاریخی و سیاسی وضعیت استعماری و پسااستعماری هندی است - اعمال می‌کردیم، نتیجه آن می‌شد که روایت‌های رمان‌های مورد بررسی چیزی بیش از بازتولید فرودستی و به‌تعبیری فرودست‌سازی مضاعف را به بار نیاورده‌اند. اما مطالعات پسااستعماری به ما می‌آموزد که تجربه تاریخی را یک امر فراگیر، یک‌دست و عام‌باورانه در نظر نگیریم. برهمن‌سیاق، با نگاه به تاریخ

معاصر گرد و تجربه مدرنیته استعماری گردستان در خاورمیانه قرن بیستم و با اتکا به روایت رمان مورد بررسی، می‌توان اذعان داشت که ملی‌گرایی همواره بخشی از موقعیت فرودستی گرد و متعاقباً گونه‌ای از سیاست فرودستی بوده است. در این نوع روایت تاریخی، ملی‌گرایی نه به فرودست‌سازی مضاعف می‌پردازد و نه بخشی از فرادستی است، بلکه درون یک موقعیت فرودستی به عمل سیاسی دست می‌زند. بر اساس روایت رمان، ملی‌گرایی گرد به آشنایی‌زدایی از مفهوم ناسیونالیسم می‌پردازد. رمان مورد بررسی، هم‌جهتی از بیان‌های فرودستی مسکوت‌گذاشته‌شده تاریخی را به صدا درمی‌آورد و هم‌اینکه به بازسازی تاریخی می‌گراید. گولی شوران به‌مدد ملی‌گرایی فرودست به بازقلمروسازی تاریخ فرودستان و نقد ناسیونالیسم فرادست خاورمیانه و نیز مدرنیته استعماری می‌پردازد؛ چراکه موقعیت فرودستی گرد درون این تجارب استعماری و استعمارستیزانه تولید و بازتولید شده است. باین‌حال، آینده موقعیت‌های فرودستی مورد بحث رمان‌ها و امکان‌های خلق وضعیتی پسافرودستی، درون جغرافیای مدرنیته استعماری یا خاورمیانه عصر حاضر، پرسشی است که هنوز پایانی گشوده دارد. گولی شوران نمونه‌ای از آن نوع رمان‌های گردی است که صداها، تکاپوها و مقاومت‌های خرد انسان‌ها در متن مناسبات روزانه را روایت می‌کنند و تحلیل جامعه‌شناختی این سنخ آثار ادبی به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چگونه روایت‌های مسلط با مسکوت‌گذاشتن این صداها و مقاومت‌ها در واقع کل حیات و هستی اجتماعی این انسان‌ها را به‌فراخور روابط و قواعد سلطه شکل می‌دهند.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۹)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی.
- ادموندز، سی. جی (۱۳۸۳)، گردها، ترک‌ها، عرب‌ها، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر

روزبهان.

- ارفع، حسن (۱۳۸۷)، کُردها، یک بررسی تاریخی و سیاسی، ویرایش محمدرئوف مرادی، تهران: نشر آنا.
- برزویی، مجتبی (۱۳۷۸)، اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵)، تهران: نشر فکر نو.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۵)، فراز و فرودهای جنبش کُردی (۵۸-۶۸)، تهران: نشر بی‌جا.
- رحیمیان، محمد (۱۳۹۲)، سرآغاز و سیر ادبیات داستانی کُردی، تهران: نشر رامان سخن.
- رسول‌زاده، محمدمبین (۱۳۷۷)، گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، تهران: نشر شیرازه.
- رندل، جان‌اتان (۱۳۷۹)، با این رسوایی چه بخشایشی!، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.
- کینان، درک (۱۳۷۰)، کُردها و کُردستان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه.
- لازاریف، م، س و دیگران (۱۳۸۶)، تاریخ کُردستان، ترجمه کاوه امین‌آوه و منصور صدقی: نشر فروغ.
- نیکیتین، واسیلی (۱۳۸۷)، کُرد و کُردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: نشر نیلوفر.

- Arnold, D. (1984), "Peasant Subalternity in India," *Journal of Peasant Studies*, Vol. 11, No. 4, pp. 155-17.
- Ahmadzade, H (2003), "Nation and novel: a study of Persian and Kurdish narrative discourses" pp. psala University.
- Ashcraft, B. & Griftif, G. (2001), *The key Concept: postcolonial studies*, London: Routledge.
- Chakrabarty, D. (2000.), "Postcoloniality and the Artifice of History" in Bill Ashcroft & Helen Tiffin (Eds.), *Postcolonial Studies Reader*, London: Routledge.
- Chakrabarty, D. (2005), *A Small History of Subaltern Studies, A Companion to Postcolonial Studies*, in Henry Schwarz and Sangeeta Ray (Eds.) Oxford: Blackwell Publishing. p. 608.

- Chaturvedi, V. (2007), "A Critical Theory of subalternity: Rethinking Class" in *Indian Historiography, In the Left History*, 12. 1 (Spring/Summer 2007).
- Chibber, V. (2013), *Postcolonial Theory and the Specter of Capital*, Publisher: Verso; 1 edition.
- Gandhi, K. (2015), "The Politics of Representation: Painting the female subaltern", *The Criterion: An International Journal in English*, Vol. 6. April 2015.
- Guha, R. (1983), *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Durham and London: Duke University Press.
- Guha, R. (1987), Chandra's era, in Ranajit Guha (Ed.) *the Subaltern Studies V: Writings on South Asian History and Society*, Delhi: Oxford University Press.
- Guha, R. (1997), *Dominance without Hegemony: History and Power in Colonial India*. London: Harvard University Press.
- Guha, R. (2011), "Subalterns in India: Homage to a Teacher", *Journal of Modern Italian Studies*, Vol. 16(2), pp 288_295.
- Ludden, D. (2001), "A Brief History of subalternity", in David Ludden (Ed.) *Reading Subaltern Studies: Critical History, Contested Meaning, and the Globalisation of South Asia* Edited by David Ludden New Delhi: Permanent Black, pp. 5-15.
- McDowall, D (2004). *A Modern history of the Kurds*. London and New York: I.B. Tauris.
- Prakash, G. (1994), "Studies in Postcolonial Criticism", *The American Historical review*, Vol. 99, No. 5, pp. 1475-1490.
- Shakely, F. (2016), *the Modern Kurdish Short Story*, Sweden: Uppsala University.
- Spivak, G. CH. (1987), "A Literary Representation of the subaltern: Mrs. Das's 'Stanadayini'", in Ranajit Guha (Ed.), *the Subaltern Studies V: Writings on South Asian History and Society*, Delhi: Oxford University Press.
- Spivak, G. CH. (1995), "Can the subaltern speak?" in Bill Ashcroft, Gareth Griffiths and Helen Tiffin (Eds.), *The Post-Colonial Studies Reader*, London and New York: Routledge, pp. 24-29.
- Tiffin, H. (1995), "Postcolonial literature and Counter discourses" in Bill Ashcroft & Helen Tiffin (Eds.), *Postcolonial Studies Reader*, London and New York: Routledge. pp. 95-99.